

زید بن علی

۹۵

اگر انکار نمایند از یزید بخت و پند صاحب نامی و هر کار یزید از اقامت بستن با برآید ایشان را نماند و در پس از صفت دست از ایشان در آنجا
بالشور و بفرق پیش یوسف رفتند یوسف یزید بن خالد را از زندان برآورد و ایشان را واجه کرد و یزید در مجلس گفت ما این بن و این گزین
معافی نیست و ما بر او خط شکستیم و عذاب این نوع سخنان کمتر یوسف دشمن شد و گفت بر من یا آنکه بر امیر المؤمنین پیام هستم از کسی
گفت یزید را بر زدن برده چندان عصبیت کرد که قریب به کت رسید پس آن قوم را سوگند داد و ایشان را رخصت نمود و او را
در نوذافاست کرد و در بیعتش بدین معاودت نمود این ابی انجدید مسترکی در شرح پنج ابلاغه در مقام تعدد ابیات است و خواله
بن اشیر در کتاب کمال و دیگران سب خروج زید در چنین ضبط نموده اند که زید با این سه نام بود صفین حسن بن حسن بن علی است
علی بن ابیطالب یا که یزید بن علی و حضرت زید از جانب اولاد حسین بن علی است از جانب اولاد حسن بن علی است
و چون جعفر وفات یافت عبد الله محض ابن حسن می شد زید را طرف نزاع گشت و زید در محضه فاطمه بن عبد الملک بن عمر است که در
مدینه بود و خصومت کرد و عبد الله محض را بالنسبه یزید در کلام غفلت و خشونت بیان آورد و بگوید در کتب بعضی مانند مادر زید نام و ولد است
اگر با این سندیه مخاطب ساخت زید تنبیه کرده گفت از اینکه مادر من کبریا است مرا عیبی نباشد چه مادر امیر است نیز بوده و با
این مادر من پس از وفات پد خود صبر نمود و تزویج اختیار نکرد و پسران گرامی که در این مقام معصوم زید تعریف نمود
عبد الله محض بود زیرا مادرش فاطمه بنت حسین بن علی که زید است پس زوفات حسن بن حسن تزویج اختیار نمود و زید از نفس است
مادر و پشیمان گشته زمانی چند از جهت حیا برای فاطمه دخل نیشد فاطمه زید پر نیامد و او که ای بس برادر من نمود و آنکه در کتب
مادر است زیرا تو چون منزلت مادر عبد الله است نزد عبد الله در عتاب کرده گفت زید بالنسبه مادر زید هم پیشین و زید
بخدای مادر زید نیکو دیند قوم است مع اجماع آن روز خالد ایشان را گفت علی الصبح زید من آید چه عبد الملک باشد از آن
خصومت شما تا میم آن شب در میندر مجلس و محلی از زید و عبد الله سخن در میان بود بعضی میگفتند زید چنین گفت بری میگفتند
چنان گفت چون صبح شد خالد در مسجد نشست مردم میزدند در مسجد اجماع تواند برخی از آن آمده نمود بعضی در آن خصومت با عبد الله
شهادت می نمودند خالد ایشان را بخواند و خالد را خوش آمدی که زید و عبد الله بن عبد الله که مراد شد و در عبد الله خواست ظلم زید
گفت تا عمل با او محقق زید مایهکت این خاصکات علی خالیه ابا بابا محمد در سخن عمل معانی تمامت مالک و در این زید از او
اگر با تو آید محض خالد خصومت نماید پس متوجه خالد شده گفت فتریه سول حله از برای امری جمع نمود و در ابو جعفر علیه ایشان
برای حسین بن جعفر ضیاحت خالد آواز برآورد و ای کسی نیست که این سفیر را خوش نماید و وی از انصار از آن عمر بن حنظله بود و خالد
گفت این ابی تراب و یابن محسن با والی را بر کردن تو حق اطاعت نیست زید فرمود ای قطانی سالت باش زیرا امثال او شباهت
باق آن نیست که ما سخن او را جواب گوئیم آن شخص گفت چه جهت از جواب من اعراض کنی سوگند با خدای که من خود از تو بهتر
پر و مادرم از پر و مادر تو نیکوتر زید چنین کرده گفت با معشر قریب دین از میان برداشته شد احساب نیز از میان برفته تمام
بخدای دین مردمان از میان برود حساب ایشان ضایع گردد عبد الله بن داود بن عبد الله بن حسین بن الخطاب آغاز نظم نمود

زید بن علی

(۹۸)

گفت ای قطانی دروغ گفتی سوگند بخدای که زید را از جنت خود و از جنت پدر و مادر بر تو ضیقت در همان است و سخنان خوشنیت نیز بود
 بگفت از جای برخاستند از مسجد بیرون شدند زید نیز از جای پا خاست و در حال روانه شام گشت و شام آورد اذن دخول نمود
 زید ماجرای خود مکتوب نموده نزد شام بفرستاد و هر زمان که مکتوبی از زید به شام میرسید در ذیل آن نامه نوشتن ارجح است
 بر زمین و منزل خود معاصرت کن زید میسر نموده سوگند بخدای هرگز نزد پسر حارث در اجبت نکند پس از چندی که در شام اقامت
 نمود روزی شام و کمی را اجازت دخول داده و در آن روز شام در غرغریه نشسته بود و با خادمی مقرر داشت که چون زید خواهد از در
 غرغریه رفت از عقب زید آمده گوش فراده که زید چه سخن میگوید زید بسنگام صعود در بعضی از درجات توقف کرده گفت و تم زید کا
 که با او ذلت و خواری است دوست مرام خادم این کلام از زید استماع کرده شام را از آن اخبار داد شام بدانست که او را
 خروج بر سر است زید بر غرغریه صعود کرده نزد شام نشست از سر جان سخن بیان آمد تا آنکه شام وی را بگفت انت زید انمول لخلقه
 و مانت و خلقت لاملک و انت ابن امه توفی که در خاطر خود خیال خلافت داری حال آنکه مادر تو کنیز است زید گفت سنی
 رقت ما در این موجب پستی قدر منم زندان نمیشود اگر چه حسین بودی یا عیسی که پستی رتبه ما در اسمعیل موجب انحطاط قدر اسمعیل شدی
 خدای تعالی او را پسندد بناحق ماندستید اولین آخرین از نسل او یا مسریدی و ما با آنکه خدمت رسول الله و پدرم علی بن ابیطالب است
 منتقتی بی نیست از اینکه مادرم کنیز است و بنا بر روایت ابن ابی الحدید شام وی را بگفت ما یضیع اخوک بعسره زید بنضیب
 در آمده گفت رسول خدای او را با قسم نام نهاده و تو او برهنه و کوفی با رسول الله زیاده مخالفت نموده چنانکه در دنیا با او مخالفت
 نمودی در آخرت نیز او را مخالفت خواهی نمود او در غسل بشت و تو او را در دوزخ خواهی شد شام بر آشت و غلامان خود را بگفت خدایا
 بید با انما حق المائق فاحسره فوه یعنی دست این احمق را گرفت از مجلس بیرون برید غلامان شام او را از مجلس بیرون بردند
 شام گفت اعملوا هذا الخائن الا هوج الی حاطه این مرد جانت کار را نزد عامل خود عود دید زید بعسره نمود و آنته لمن عملتشی ایله
 اجتماع امانت جنتین و یلمونک الابل مناسوگند بخدای اگر مردان تو خاله حل کنی پس من و تو در جمعی نماند و مجمع نخواهیم شد و از آنجا
 که تخیل کند بملکت خواهد گردید پس شام چند نفر مستتر داشت که زید را از شام حمله ای نمایند کاشتمکان زید را بر داشته از در
 شام او را دور ساخته شام معاودت کردند و نورضین مکالمات زید را در مجلس شام بطریق دیگر نیز نقل نموده اند بر تقدیر چون آن قوم
 از زید جدا شدند زید بجانب عراق عدول کرده مخدوم بن عسبر بن علی بن ابیطالب او را ملاقات کرده وی را بگفت تو را بخدای قسم میداد
 که بجانب اهل و اقارب خود معاودت نمایی و بگوفد داخل مشوریرا کوفیان بیعت نمودند زید سخن عمر قبول کرده گفت آیا
 رواست بمنون مجرم ما را از حجاز شام و از شام بجزیره برنم پس از چند بیره بمران نزد عیسی ثقیف برنگد ما را با زید خود مستعدار

و این ابیات انشا و نمود

بکرت تخوفنی المنون کاتنی
 صحبت عن عرض الخوف بمنزل
 فاجبتها ان المنیة منهل
 لا یجان منی بکاسس المنهل

ان المنیة

زید بن حنیفه

(۷۲)

ان النسبة تو مثل مثل . مثلی از آنرا بفضیلت منزل
فأنتی جبالک لا ابالک علمی اتی امرؤ ساست ان لم اقل

یعنی مرگ صبح نموده برحالی که مرا تحریف دهد گویا چنین بجان کرده که من داخل صبح شده ام و چنین دانم که انجام امر من مرگ نخواهد بود
اور چنین جواب گفته که در از مرگ صلا پر وانی و خوبی نیست زیرا که مرگ موردی است که از آشنایان از آن مورد هیچکس را ندی
چاره نیست بمانا هرگاه مرگ مثل کرده و هر آینه بصورت اشخاصی مانند من مصور خواهد شد که بمنزله تنگ منزل نموده باشد پس دام خود را
جمع کن پدری برای تو مباد و بدین که من مردی میباشم که اگر گشته شوم یزدی مرگ مرا فر خواهد رسید آنکه عمر را بگفت تو را
و دایه میگم و بر آینه خدای خود عهد کرده ام از گزند دست بیعت بین ما بحث هم از زندگانی تو و بسره بنامیم پس از عمر جدا شده
کوفت که در کوفه بطریق خفا اقامت نمود و هر چند از سنزنی منزلی دیگر انتقال میبست و کرده شید استه دسته بمنزل وی و او
شده با او بیعت بنمودند من جمله آنان که با او بیعت کردند سلم بن کلبی و نصر بن منزه صبی و معاویه بن اسحق بن زید بن
انصاری و جماعتی از خوارج و اشرف کوفه بودند و صورت بیعتی برین نوع بود در هنگام بیعت میگفت من شما را برین دعوت میکنم
که بحجاب خدای دست رسول عمل کنم و با خالین جدا کرده و استغنیین دفع ظلم نماید و محسوسین اعطایم و فی غنیمت باین ایل
آن با تویه تقسیم کنم و نصرت اهل بیت و هم آبا با این شد و ط با کن بیعت بنمائید بر کس او را حاجت بگردست نموده است او میداد
و میگفت با خدای در رسول خدای عهد میکنی که بر بیعت خود و فغانهای و باد دشمنان مقاومت کنی و در آشکار و نهان نصیحت خود از من درین
نداری بزگانه آنکس تصدیق بنمود و زید دست خود بدست او مسج میکرد و آنکه میبست خداوند تو را بر این قوم گوایه میگرم پس بنوی
پاترده پس از نفور بر واتی چهل بسوزان با او بیعت کردند و زید ایشان را بنیاد استعدا و خروج مأمور ساخت این روایت که
شد با بنول کسانی است که گویند زید از شام بیعت آمد و در کوفت مخفی بماند و در خفا از بیعت نمود تا اینکه امر وی فاش شد و بیعت
و اما آنکس که بجان کرده که زید برای مواجبه با خالد بن عبده الله قومی زید بن خالد بن زید بن یوسف بن عمر بن زید بن کوفه آشکارا
اقامت کرد و او بن علی بن عبده الله بن عباس بود و کرده شید بمنزلی نید فوج فوج آمد و او را از خروج میسوزانند و
مارا میدان است که خدای تعالی تو را بر بنی امیه نفر خواهد داد و این زمان زمانی است که خدای تعالی بجان نبی امیه در آن مقدمه
نموده و یوسف بن عمر از حال زید پرسش میکرد و او از اقامت زید در کوفت خبر میدادند یوسف کس نزد او فرستاده که از کوفه بیرون
رود که زید بیعت و جمع قتل میوزید و مدتی چند در کوفه توقف کرد تا آنکه وقتی یوسف کس نزد او فرستاده او را پیغام داد که از کوفت
نماید زید بدین معترض شد که هشیام چندی است اراده آن دارم که آن را استیاع کنم پس از خریدن در فتنه مناسحه نخواهم کرد و باریا
یوسف رسول فرستاده او را بر حیل آمد که زید جواب داد که با آل طلحه بن عبده الله بسبب کفری را ایشان را در مدینه است نزاع
خصومت است یوسف پیغام داد و در باب آن نزاع و کفر معین بنمای خود از کوفت بیرون شو چون زید مشاهده کرد که یوسف در باب
الحاج دارد و از کوفت بیرون شده و عادت به رفتن طایفه از معارف انجمن رفتند و با وطن شد گفتند تا چهل هزار نفر جمع کرد و در باب

زید بن علی

(۶۴)

جان باختن بوسه در بره کنون منسنگه با دلی قوی و اعلیٰ فصیح مراجعت غائی تا از ایشان انتقام کشید و از اهل شام هر چند دوی غلبه
در کوفت بعضی از قبایل مابکون اندک کجایت ایشان خواهند نمود و هر چند زید میگفت از آن خاندان که بعد خویش وفا کنند و مرا
با اعدا سپارید ایشان بیان خویش بیان مقلد نموده تا آودین علی بن عبید الله زید آمد و او را گفت یار من بختار و مرا
نود منسند و مشهور بر عهد ایشان استناد منهای که این جماعت از اولاد آن مزم اند که علی بن ابی طالب بیوفا نباشد و در روز اولادش
من دین بر روی حسین کشیده آید با حسین بیعت کردند و سوگند با او یاد نمودند انکاه از او محذول کرده و دشمنان تسلیم نمودند و بدین
رضاء داد و آن جناب را مقول ساختند با کوفیان بگو در مراجعت منهای کوفیان گفتند و او بر توحه میرد او حسین گمان کرده و کربلا بیعت او
بکلفت اولی و احق اند و امثال این سخنان بسیار گفتند تا آنکه او بدید رفت زید بمکه بازشت چون بدید بشهر در آمد سوادین
کیلی با او گفت تو را بختی سوگند و همه چند کس با تو بیعت کردند و اندک گفت چهل هزار تن گفت با جده تو چند بسته از تو بیعت کرده بود
گفت هشتاد بسته از کس بدگفت چند تن از ایشان عهد خود پایان بردند گفت سید کس سله گفت صفت فخر بود با تو منسند که
او افضل بود از من سله گفت آن لشکر نیز بود با این لشکر بدگفت آن قرن سله گفت بعد از آنکه مردم آن مشرکین با جده و وفا
کنند تو از این جماعت قطع داری کنون مراجعت فرمای از این بدبیدون شوم تا آسیب تو را ببینم زید او را دستوری داد
سید میار رفت در حال آن حال عبد الله بن حسن بن حسن این مکتوب در مقام نصیحت زید نوشته نزد فرستاد

اقابعد فان اهل الکوفه نفع اهلانیه خورشید بر جبهه فی الزخا جرح فی القلوع تقدم استتم ولا تا بعنم قلوبهم ولقد تو اترت الی
کتبهم بدو تو نصیحت عن من الله والبست قلبی نشاء عن ذکرهم یا ما منتم و طسرا حالتم و ما لهم مثل الا ما قال علی بن ابی طالب صلوات الله
عنه ان اهلهم خضتم و ان خورتم خرم و ان اجتمع الی انا هم مستم و ان جستم الی شانه کبسته

حاصل معنی آنکه همانا زمان کوفه در ظاهر افکار کسب و بزرگی کنند و در سیرت بیاض و فتنه اقدام نمایند در حال سعه و غلبه
شوند و در اوقات دشمنان بطنج در آید قلوب زبانهای ایشان با یکدیگر مروت گفتند سیریل تو اترکت ایشان بن روی و بر احوال
عراق دعوت نمودند من خود بعلت یاس از وفای ایشان کتب ایشان القات کرده بدانشان اجابت نمودم و مثل ایشان بر آن سنج
که علی بن ابی طالب ایشان را خطاب نموده بود منی اهل کوفه هر گاه عمل کند او شویید بر فتنه و فساد خویش کشید و چون شمار
ضعیف سازند اجناس ضعف و انکار نمایند و اگر در زمان برامی جمع آید زبان طعن بر آن امام باز دارند و هر گاه داعی جهاد را اجابت
کنید به نظام حرب از جنگ خار و کسبه چون اراده از بی بساوت زید متعلق شده بود بر آن نصیحت فایده و مرتب نکشت و زید و کوفه
اقامت کرده در تنبیه و پستند او خروج مشغول شد و زعات بصره و اناف عراق حرب و اندک مردم را بیعت دعوت نمایند
و خود بنبره و خاترد موایبان کس فرستاد و ایشان را حاضر کرده بیعت خویش خواند رئیس محمد بن ابوجعفر محمد بن یحیی کلبی
کتاب مستجاب حصول هانی و رباب ضمهر ارجعت با سواد چند از زبان رویت نه که گفت آنجری اما چون آن زید بن علی بن محسن
عیسای الله در بیعتی و بوستنجف قال فایده حال و با جسد با مقول ان حرکت حارق بنا اخرج مد فال خلت دان فان

زید بن علی

(۱۰۰)

و فراد زید از صاحب جناب صادق است فحجت فحجت با عبده الله علیه سلام بقائه زید و ما قلت له حال لی اخذت من بین منیر و من ضلعت
و عن یسینه و عن یساره و من فوق رأسه و من تحت قدمیه و لم یرک ذمک کما یسکر ابو جعفر کوبه در آن سال پنج رقم در خون بخت
امام جعفر صادق رسیدم او را از مقاله زید و آنچه در برابر او گفت بودم خبر دادم آن حضرت فرمود که قتی او را از پیش روی او و از
او و از جانب دست راست دست چپ او و از بالای سپه او و از زیر قدمهای او و او آنگاه نشستی برای او را می بر اگر سگ که نباید در
جاست نه در عبارات امام طحی است زیر فسق اتی که مؤمن اطلاق بازید میان آورد و هر یک نصدت بلکه قلت است تیرش است
و چون ابو حنیفه که خود در اصول عماید از زیدیه معدود است از تفسیر زید استحصاریافت برای معاونت امداد زید مالی بفضول
عموده او را نزد زید روانه ساخت زید را پیغام داد که این مال را در اسباب سلاح اصحاب خود مصروف دار و هم مردمان بجز
بازید می ترغیب و تحریض میگرد و جاراته در مخشری در ذیل کربله لایال عهدی الظالمین گوید کان ابو حنیفه یعنی متراب و جوب نصره
زید بن علی و حمل المال الیه و خروج مفسد علی النفس المتقلب المتسی بالانام و الخلیفه کاند و انتمی و اشبابه یعنی ابو حنیفه در پهنایی
مردم در هستوی دادی که زید بن علی بن محسن امامی است مفرض طاعت بایستی حضرت یاری او واجب شمارند و وجود اموال خود بدو
و در قال او باورزدان متقلب چون منصور و امثال وی که خود را بکذب بهتان خلیفه امام دانند سپه راه شوند این اثر در کتاب کامل گوید
آنکه که زید در کوفه اقامت داشت دختر مصون بن عبده الله سلی را تزویج نمود و نیز بنت عبده الله بن ابی العسی را بجا که نکاح خود بر آورد
این تزویج را سبب این شد که زوزی مادر آن دختر ام عمرت صلت که زنی ششیمی و جمیله بود نزد زید آمده بروی سلام کرد و آن زن زین
عرب بسیار بود ولی پسری از رونق حسن و جمال آن زن نکاسه بود زید او را برای خویش خطبه کرد و آن زن زیادای سخن متذکر گرد
و گفت مرا دختر می است که از من نیکوتر و سفید تر است زید قسم نمود پس آن دختر را تزویج کرد و در کوفه زمانی نزد این دختر و چندی نزد جزیه
و گای میان قبایل عرب بر سر میرد چنانکه زمانی در قبیله بنی عبس بعضی از اوقات در قبیله بنی تغلب و چندی نزد بنی هند میگذرانید و در
اسباب خروج هشتغال داشت آنکه سال صد و بیست دو و اوائل شد در این سال زید مردم را بگفت که با استعداد خروج هشتغال نیاید
و بعد خویش فاکید سلیمان بن سرافته بارتی از کوفه نزد یوسف بن عسکر که در حیره بود فرستاد او را از حال زید و اشاق انالی کوفه کا
داد یوسف همت برد و او کاشت جمعی از سر بنگان بر دست زد و داشت که در کوفه جستجوی وی قیام نمایند و حال کوفه از جانب یوسف
بن صلت و بر شرط او عسبر بن عبد الرحمن بود و با عبد الرحمن گرویی از عا که شام با عبید الله بن عباس کشندی در کوفه اقامت داشت
و چون اصحاب زید معلوم گشت که یوسف از امر زید آگاهی یافته و در شخص جستجوی اوست طایفه از معارف ایشان که بازید بیت کرده
بودند پیش آنجناب آمده گفتند رحمت الله ما قولک فی ابی بکر و عسکر در شان ابی بکر و عسکر چگونگی فرمود من در باره آن دو جنبه نیکویی
نیکویم و بعضی از قوم ما پیش از این گفتند که ما سر او را بر تویم بخلاف از ایشان آن دو خلیفه چون تصدی امر خلافت شدند جناب خدا
دست رسول عمل نمود بر چکس ظلم نمودند کرده ششید گفتند بنی اریه بیکویند که بازید جناب خدا دست رسول عمل میکنیم و بر این تقدیر ایشان
تیر بر شام کرده با زید فرمود بنی اریه نسبتی با بنی بکر و عمرند از چنان قوم هم بر ما و هم بر شما و هم بر نفس خویش ظلم میکنند و ما شمار اقران مجید

نزدیکین علی

(۱۰۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سخن او را ایستاده بود و دستها را بر او دریم اگر ابیات ثانیة از اهل سعادت باشند و اگر نه با ما
کاری نیست آن جماعت بیست و نه را که گفتند سنی نامام و بسفیه اند ما را الیوم بعد سیه امام با محمد بن علی با فرزندنا
برفت و از روز پیرمش حضرت صادق بر امام است نه نزدیک با ایشان خطاب کرد که یا قوم رخصتونی ای قوم مرا ترک فرود و بنا بر
سخن ستم راضی بر شیده اطلاق یافت و بنا بر روایت ابن حجر ما فرود کتاب صواعق محرقه کرده و شبیه زید را گفتند که ترا
از شیخین نامی تا با تو بیت کنیم گفت من ابو بکر عسکرا دوست دارم و از آن کس که از ایشان چیزی گفته سیه ارم و چون
از آن امر استماع نمود او را گفتند که تو را رفض می کشیم زید گفت بروید که شاید رفض در آن زمان آنجا است را نام رفض
و نام شیبه زید زید شد پس از آن همه شبیه بر افضی هشتاد یافتند و تفسیر امام مطهر است که روزی غار دهنی در محضر
ابی یعلی قاضی کوفه در امری گواهی داد قاضی او را گفت قم یا عمارت که عراقی که لایق شهادت است لایق راضی ای عمارت
در راه خود گسید که بحال تو را معرفت است شهادت نزد ما قبول نیست زیرا تو از راضیان ممدودی غار از جای خود برخاست
بر حالتی که اعضایش بر تنش و گریستن آغاز کرد این ابی یعلی او را گفت ای عمارت تو خود را می از راه با پیوسته و دانش سزا
باشی هر گاه و ناخوش داری از اینکه تو را راضی گویند از رفض تستی کن آنکه تو یکی از اخوان و برادران باشی و ثانیاً آنکه
افاضی بکار من برای آن نیست که تو گمان کرده و بلکه گریه من بر حال خود در حال نواست تا سبب گریه من و هم آن است که تو بر
شریفه شوب داشتی که خود از اهل آن نیستیم چه گمان کردی که من بر افضیم و جناب حضرت صادق علیه السلام مرا خبر دادند که
که مستی بر افضی شده و شمع خون بود چه آنکه آن آیت که از اعضای نوی شهادت کردند بررسی گرایید و سینه خون را
نمودند و با پنجه نوی نازل شده بود ایمان آوردند از این جهت فرعون ایشان را افضی نام نهاد پس راضی آن کی است تا
آنچه را که خدا می تعالی کرده داشته ترک کند و آنچه امر شده عمل نماید از کجا در این زمان چنین گویا یافت شود پس
بر حال خود گریستیم بجهت آنکه خدا می تعالی بر قلب من مضع شود بر حالتی که بین تشبیه داده ام و در انصاف و شسته فرمایید
یا عمارت راضی لا باطل عاقله لظلمات تا قال انت ای عمارت تا کن منیات عمل کنند و بطاعت باشی که در راه
گویند پس من موجب اگر در موقف حساب با من نسامت از در جات عاقله مرا باز دارند و بس که او در حساب با من فریب نیست
سلوک دارند مستوجب عذاب بیکان گرام مگر آنکه موالی من در حق من شفاعت کرده مرا از آن درجه مناصب نماید و اما گریه
بر تو برای آن کذب عینی است که بدان نطق نمودی چه مرا بغیر سیم من نام بردی و شرف انوار را از موضع خود عمل کرده و از شما
و منزلت آن بگاستی بر حال تو و ارفقت از آن است که زود قیامت است بر عذاب الهی که هرگز سبب خود به نمود و مع اهل
با اصحاب خود مستبر فرمود که در شب اول صفر از سال مذکور خروج نمایند و این سخن شوعی و سبب بن عسکرا که علم بر
گفت که مرا در مسجد عظیم آورد و محافظت نماید تا باز بر من شود حکم و زود شیبه دارد که کوفه شد و نادی بداد و این
من العرب و الموالی او را که در حق حمله اهل ندرت شد از آنکه انما المسجد الا عظیم یعنی هر آنکس از عرب و موالی را شب

زید بن علی

(۱۳۲)

در تشریح پیامبر آینه ذمت با از وی بری و خون و مال او در پدرباشد مردمان خون این شدید بشنیدند که زود کرده مسجد در آمدند
موتگان برایشان برکاشت و ایشان را در مسجد محصور نمود و دیگران زید را طلب سینمودند و زید در شب چهارشنبه از سرای عثمان
بن عفان بن زید بن عاصی با جمعی حسیروج نمود آتش افروختند و بشمار خویش زیدان کشودند که با منصور است بسیاری
از بیستیان در مسجد محصور بودند و عظم در روبرو بازار و مسجد را بر زوی مردمان سدود نموده کس نزد یوسف فرستاد
و او را از باجرا اعلام داد یوسف حضرت عباس را با پنجاه سوار روانه کرد ساخت تا از صورت و افه اطلاع یافت یوسف خبر
دیند ایشان بجانب کوفه آمدند از صورت حال آگاه شدند معاودت کرده یوسف اخبار کردند یوسف در حال سوار شده
در ظاهر کوفه برستی که قریب حیره بود باستانا فوج فوج سپاه را از عقب یکدیگر بفرستاد تا بازید قتال کنند چون
روز شد زید مشاهدت کرد از کوفه که با او بیعت کرده اند با نصد تن و بروایندی دوست و بیعتی و بیعتی حاشا زید از این معنی
عزل گشته گفت سبحان الله من دیر روز چندین هزار کس شمردم بانی مردم کجا رفتند گفتند باین رسول الله یوسف ایشان را
در مسجد محصور نموده همسری آمد و شد و در دست نید گفت لا حول و لا قوة الا بالله ان الله شکند با خدا می این عذر باشد
آنکسانی را که با بیعت نموده اند در حلال آن احوال نصیرن خزیه عیسی بن ادر اصحاب زید را شنید و بجانب زید متوجه گشت
در آثار راه عس و بن عبد الرحمن صاحب شرط حکم با اصحاب خود سپرد او بر نصیر گرفت نصیر پیش دستی کرده یک نصیرت
عمود از پای در آورد و اصحابش منزه شده زید بجانب بیانه سالم زود آورده از آنجا متوجه بیانه صامین شد آنجا
نگری تمام سلاح دید و حمله برایشان نمود جمعی بر اقل رسانید و دیگران منترم شدند از آن مکان گذشته بسری
ان بن عس و از وی رسیده و انس از جمله بیستیان زید بود و در سپه ای خود جای داشت او را نداد و اند ایشان را
اجابت نمود زید سه نمود ای جماعت کوفیان غدو مکر خود نمودید خدای تعالی خود شتر دشمنان از من کفایت کند آنکا
از آن موضع بجا رفت کزوی انبوه در آن موضع یافت سرسارک خویش بر زید کرده یک حمله تشره در میان آن جماعت
انداخت یوسف همچنان با دوست سوار بر سرتل ایستاده بزید نظر سینمود و برگاه زید عثمان غربت بجانب یوسف منتظر
ساخته بود سه آینه یوسف بر اقل میرساند در بیان بن پسله با مردم شام در کوفه در کسین زید بودند زید متوجه بجانب کوفه گشت
و بعضی از اصحابش بجایه مخف بن سلیم رفتند در آن موضع باین ایشان دگر زوی از شامیان مقاتلت در پوست شامیان
یک تن از اصحاب زید اسپر کرده نزد یوسف بن عس و بر زید یوسف قتل می فرستاد داد شامیان بر قتل حریص تر
گشته اصحاب زید را کشته و اسپر کرده نزد یوسف میردند زید چون خذلان مردمان و بیوفائی کوفیان مشاهدهت کرد نصیرن خزیه
خطاب نموده گفت یا نصیرن خزیه انا اخاف ان یوفوا فاعطوا حسینیة مردم کوفه باین همان نماد پیش آورده اند که با
حسین بن علی بن ابیطالب پیش برده بودند نصیر گفت خلت فداک یا بن رسول الله من باری ناجان دارم شمشیر نیزم اکنون چه
باید کرد تا بعد مسجد جامع رسم و یادان خود را بنصرت خویش خزانیم چه شاید که از اصحاب بیعت که در آنجا محصورند با ما
بازند

زید بن علی

۱۰۳۱

بیرون آیند در شان و قرب برای عمر بن سعد بن ابی وقاص عسبه زید بن کنده ایشان را ملاقات کرد و زید با اصحاب خود بر آن قوم
 حمله کرد ایشان را بهزیت داد تا آنکه بیابان نخل رسیده اصحاب زید را با ت خود از بالای کوه داد نخل نمود و گفتند ای اهل
 مسجد از ذل بیست و از دروشی تراگری و از برای بصیرت بر شاگردان زید میبند نمود و آنرا با محبت و لافقت تمامی
 حتی قرأت القرآن و انقضا الفرائض و احکمت احسن و الآداب و عرفت التاویل كما عرفت التهلیل و نمت ان بیح و نهی و
 و احکم و العتابه و الخاص و العام و ما تحتاج الیه فی دنیا ما لا بد لها من و لا غنی عنده و انی مسلمی یتیم من بنی جسی سکنه با خدا
 خروج نمودم و برین مقام قائم شدم تا آنکه تمام قرآن قرائت نمودم پس ابط آئینه و سخن بویژه آداب و سخن و محکم کردم
 و بر ظاهر و تاویل ظاهراً و بصیرت یافته مانع و منوع محکم و تشابه خاص و عام از کتاب آیه بشناختم و آنچه را که امت در امور
 دین محتاج و از آن ایشان زهدی نیست به استم و از روی محبت و مینه خروج کرد و ام جویی از اهل مسجد قصد آن کردند که
 مسجد شکسته بیرون آیند و از مخالفان بر بام مسجد دویده بسنگ و تیر ایشان را مانع آمدند پس هنگام عصر بریان از کوفه بجای
 جبهه رفت و زید با اصحاب خود و گروهی از اهل کوفه متوجه دار الرزق شدند برین بجانب زید معاودت کرده و در دار الرزق
 مابین ایشان معافیت در پیوست در آن معسکه که جماعتی از شامیان مجبور شدند و در آن حرب اصحاب زید به حساب و ستان
 از آن قوم برگرفتند و از دار الرزق تا باب مسجد ایشان را بهزیت دادند پس بعضی خصم بر و زید چارست نه از جنگ است
 برداشتنند شامیان مراجعت کردند و گمان ایشان آن بود که ایشان را با زید نسیبای مفاد است بیست آن است
 بگذشت چون بیسج زوز بخشید طالع گشت یوسف بن عمر عباس بن سعد زنی را با گروهی از اهل شام مدافع زید است
 داشت آن قوم به دار الرزق آمد و محاربان بسیار مابین ایشان زوی داد اتباع عباس پس زوی بهزیت نماند و در
 آن واقعه از مخالفین بنی امیه مستول گشت چون عهده آن روز شد یوسف بن عمر نمبینه سپاه کرد ایشان را بجانب حور
 معاودت داد زید با اصحاب خود بر آن قوم حمله کردند آن گروه را از پیش زوی برداشتنند زید آن قوم را تعاقب کرد
 تا موضعی که آن را سنج گویند رسانید و زید در آن روز به هنگام محله آوردن بر دشمنان مابین اشارت مثل بیعت

ملا بنی عمار طلا مستان	ان با سرور من یسلس
شکم نخل استیوف ولا	نقر احسان من الرزق
انی لانی اذا تمیت الی	عزمت بر و محشر صدق
بعض سبانه کان عینم	نحل بوم الیایح یسلس

گویند بدین اشارت بر کس در جنگ مثل آورده عاقبت نتوان گشتند و زیدین اصحاب بسیار احوال ابر و سپهر
 عبادت از فضل بن محمد حسین روایت نموده اند که گفت چون ابراهیم یا خرمی میرفت بر سرای سلیمان بن علی بن
 در آنجا جمعی از اطفال بنی عباس بودند با آنکه در آنجا در آن وقت نبودند گفت ای طفلان ما از اینها هستیم و ایشان از ما
 گشتند

زید بن علی

(۱۰۵)

بعدانی در کتاب الفاذا از اصحاب تواریخ نقل نموده که چون زید بن علی در اتیسر زنده و از پشت آب جدا شد گفت این سالی
من ابی بکر و عسکرها اقامتی هذا المقام چون پیش از این از او پرسیده بودند که در حق شیخین چگونه لاجرم در حالی که
تبروی رسید این کلام گفت و معنای آن بر عم شیدان است که گنجی باشد آنکس که حال ابو بکر و عسکرها از من سؤالی میکرد
ایشان مرادین جایگاه رسپانیدند و از اینجا است مضمون کلام بعضی از مساوات که چون از وی پرسیدند که جناب
اشهد آرا در کربلا شید کردید در جواب گفت اورا در تنبیه بی ساعد که روزی که ابو بکر را خلیفه ساختند شید کردند
اهل سنت از کلام زید چنین فهمیدند که گنجی باشد آنکس که از حال ابو بکر و عمر پرسید تا به اندی سبب آنکه ابو بکر و عمر را دوست
داشتند و نسبت ایشان نکردم کار من در اینجا انجامید و کرده شید و رضایت من نمودند مع ابی بکر و اصحاب زید و عسکرها
بیاد کردند که تیسر از پیشانی زید بسپردن نماید صاحب معانی گوید در آن حال سپید زید بر زانوی محمد بن حنیف بود
بن زید وارد شد و خود را بر زوی پدر فشکند و گفت ای پدر من تو را بشارت بود که بر رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا
و حسن و حسین وارد خواهی گشت زید گفت آری چنین است ای پسرک من فو خود چه اراده داری گفت با این قوم مجادله کنم
اگر چه جز خود کسی را نیابم که با من همسرای نماید زید فرمود ای پسرک من با این قوم معاصرت نمایی سوگند با خدا جانان
بر حق و ایشان بر باطل اند و آنان که در رکاب تو کشته شوند در پشت اند و قتل ایشان در دو سوخ آنکه در آن مرد و عسکرها
از پیشانی زید بیرون کشیدند بر آوردن تیسر روح از بدن شریف زید معارفت کرده و او را در آن روز سنین عمر بچل و دو
رسیده بود اصحاب زید در باب من زید مختلف سخن گفتند برنی گفته او را باب نکشمیم چندی گفتند سرش را بعد از
بدنش با من کشتگان اند ازیم عیسی بن زید گفت بر کربلا نه بجز کلاب گوشت من پریم اکل نماید برنی گفتند او را
در کوهالی که خاک از آن بردارند و دفن کنیم آنکه آب بر آن مونس جاری سازیم بدین اتفاق کرده او را دفن نمودند
و بر قبری آب جاری کردند و بر دایمی بن او را از زنده آبی آورده آب را از آن نسجیم کرد و بدن زید را آن
گذا رده آنکه آب را جاری ساختند با ایشان غلامی سندی که ملوک زید بود حضور داشت پس از دفن زید آن غلام
متفرق شد و عیسی بن زید بجانب کربلا روانه شده در سنه ابراهیم سابق موی بشیر بن عبد الملک بن بشیر وارد شد
و یوسف بن عسکرها بر چند جد کرد که از دفن زید نشان با بر میزند تا عاقبت ملوک زید را بقتل رسانید که در آن غلام
جان مرفن او را نشان داد ابو مخنف گوید یوسف حجاج بن قاسم را بعد استاد تا جد زید بسپردن آورد و حجاج
دفن زید را پیش کرده و جدش را بیرون آورد و او را بر شتری حمل نمود را وی گوید سوگند با خدا ای بدن زید را
کردم که او را با طناب پشت شتر بسته بودند و بر بدن زید قیسی زرد بود او را حمل کرده نزدیک قصر دارالامار که در بین
افکنند نزدیک او شده او را حرکت دادیم این سنگینی گویا کوهی بود در بنی گویند خراشش بن حوشب بن زید بسپردن
که بر شتر زید بود و قبوزید را پیش کرده بدنش بردار کشید دستید اسمعیل میری در باره خراشش این اشعار گفت

زید بن علی

(۱۰۰)

بش یفا سدا	ماهر حسین متصدا	وقد قلت قوتی	واعظت المشبه ا
لعن الله حوشبا	حشر انا و زیدا	وزیدا فسانه	کان عینی و احدنا
الف الف الفان	من الفین سدا	انشر حاربوا الاله	وآذوا محمدا
شکر کوفی دم حسین	وزیدا تنمدا	ثم حالوه فوق جنح	صریفا محسنه و ا
	یا خراش بن حوشبا	انت اشقی الوری غدا	

یعنی شب را بر روز آوردم بر حالتی که تمام آن شب بیدار و بسان مردم مار گریز و در آرام و شبانهت نبود شب را با انوس پس و تحسیر بر مردم و میگفتم خدای خراش و حوشب را زید و زید را که او را در عسوه و عمار بر همگان فریفت است از رحمت خود محروم بدارد سزا هزار و سزا هزار لعن بر ایشان باد و ایشان با خدای محاربت کرد و در روز خدای را آزار داد و از روی ستم و صفیان در خون حسین بن علی و زید بن علی بن حسین خود را شربت نمود پس از کشتن زید او را بر سینه عثمان بردارید ای خراش بن حوشب بهمانا تو در سوره ای قیامت می آید مردمان خوابی بود بر تقدیر یوسف سر زید را از بدن جدا کرد و بشام نزد هشام بن عبد الملک فرستاد و بشام در آن دریم بر آنکس که حال سپید بود جانزه داد و سپرد او را بباب دمشق نصب نمودند نقل است که چون خبر زید و صلب او بشام رسید حکم بن عباس همی این دو بیت انشا کرد

ولم از عهدنا علی انجدع یصلب	صلبنا کم زید اعلی بنی نخله
و شتم عثمان علیا سفا هت	و عثمان نسب من علی و ا طیب

یعنی زید بن علی بن حسین را بر شاخ درخت خرابدار کشیدیم و دیده نند و است که محمدی موعود را بردار کشند از روی سفاقت علی بن ابیطالب را عثمان قبا پس نمود و حال آنکه عثمان از علی بن ابیطالب بکوترو پاکیزه تر است این دو بیت چون بسمع مبارک حضرت جعفر صادق رسید فرمود اللهم ان کان عبدک کاذبا فیا بقول فلان علیه کلک یعنی بار آنگاه که حکم در قول خود کاذب است کلک خود بر او مسلط ساز اتفاقا در آن ایام حکم کلمی متوجه کوفه گشت در اشاده شیری او را بر روی حضرت صادق چون از حال او خبر یافت فرمود الحمد لله الذی انجز لنا ما و منع القصة پس از زمانی سپید از شام بدین و از مدینه بصره فرستادند و در مصر آن را طواف داد و پس در بصره بر منبر نصب نمود پس از چندی بعضی آن سپید را سرقت کردند و در محراب جامع دفن کردند در تاریخ مصر آورده اند که چون خلافت آن سپید فاضل بن ابی ایوشس سید مقرر داشت که زمین مسجد نبی کنند و در آن زمان از عمارت مسجد جز محراب چیزی بقی نمانده بود روز یکشنبه نوزدهم شهر ربیع الاول از سال الفصد و بیست و پنج زمین را برداشتند آن عضو شریف فرستادند محمد بن نجیب بن صیرفی گوید شریف محمد بن ابی هاشم بن ناصر زیدی خطیب مصر که خود

زید بن علی

(۵۷)

در روز کشف مسجد حضور داشته و احکایت کرد که چون آن حضور ایستاد آوردند من خود آن را مشاهده کردم بر چنانکه
بر چینه بقدر آنکه در بسم اثری بود پس آن سر را خوشبو و مطر نموده بسالی نقل کردند و پس از تعمیر شدن آن را بسته
آوردند و نقل کردند و اکنون آن مشدند و خانه شهید زین العابدین معروف است مع انقضای یوسف پس از آنکه در کجا
زید بشام جد زید را با جد ستم از اصحاب وی در خانه کوفه بردار کرد و موکلان بر آن موضع بر کاشت و چون آنرا
بر زمین صلب کردند بسمان خدای تعالی عکسوت بر عورت وی تار با نسید در شرح قصیده ابو فراس پس از سما
روایت شده که گفت زید بن علی مصلوب با باغناست ماله عورت و استرمل جلد من بطنه امن است و من مخلص
حق است عورت یعنی زید بن علی را در خانه بردار مشاهده نمودم بر چنانکه که پوستی از شکم وی از پیش زومی و نیز
جلدی از در او کمی بر عورتش بیاد و نخته بود عورتش از دیده بستگان مستور بود شیخ طریقی گوید در آن مدت که
زید مصلوب بود بر بدن وی فاخته آتشبار نموده بود مع اینکه بدن زید زیاد و بر دو سال بردار ماند مسعودی در مغاز
الذیب از ابو بکر بن عباس روایت کند که گفت بسید بن علی دست چمال بردار بر پای بود و چون بشام برگشت
و در بدن زید بن عبد الملک بجای او نشسته بچی بن زید حسود و نمود چرخ و انقیحی بوی رسید بعامل کوفه نشسته
اما که فاذا انما کما بی هذا فاضل عمل اهل اسباق فاحرته و انصف فی البه نفا یعنی چون کتوب من بر نور سب کز ساق
عراقان حسنی زید را از در مشرو آورده او را آتش زن پس از آتش زدن خاک او را بر باد و طالع کوفه آنچه دیده
نموده بود منقول داشت حساب فوات از آنکس که بر بدن زید موکل بود روایت کند که گفت حضرت سول سستی این طایفه
و اگر در واقع دیدم بر چنانکه که در خوشب زید ایستاد و میسر نمود پس از من با ذریعین چنین معالمت کند یا بنی یازید قتل
انکه مصلوب صلب نموده یعنی ای پسرک من ای زید تو مستول ساخته خدای ایشان به ائمتل آورد و جدت مصلوب نمود
خدای ایشان را بردار بر پای و ارد و او می گوید این واقعه ما بین ما مان فاشس و مشرکت یوسف بن عبد بشام
در توجیه بجانب عراق قتل نامی چند روایت آن است که در همان فتنه بر پای نمایند بشام نوشت که بعد زید را آتش زن یوسف
آن جگر از در مشرو آورده و نوشت خاک او را بر باد داد عبد الله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب گوید
که پس از شادت زید از پدرم شنیدم که میگفت اللهم ان بشام ارضی بصلب زید فاصد بکده ان یوسف بن عمر حرق زید
التم فقط علی من لایرحم الله و حرق بشامانی جوته ان شنت و الا فاحر و بقدره یعنی خدایا بشام برضاد او که زید را
کند کت از وی سلب دار و یوسف بن عمر او را بسخت خداوند کسی بر او مطلق ساز که بروی جسم نماید خداوند ابورا
بن بشام را در حال حیات و گرنه پس از وفات با وی این معالمت بردار عبد الله گوید گوید که خدای که خود برای این
مشاهدت کردم آنکاه که بنی العباس بر دمشق مستولی شدند بشام را از تسبیر بر آورده آتش زدند و یوسف بن عمر را در
دیدم که احضای بدنش از یکدیگر جدا کرده و بر بالای از ابواب دمشق عضوی از بدنش افتاده بود و باید زخم گشتم با آتش

دعوتک یذاقت در شب قدر خدای را خواندی که چنین متجرب شد پس نمودنی ای پسرک من بگذر ز روز
چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه از رجب و شعبان و رمضان روز هجدهم و روز جمعه پس از ادا فریضه عمر نامحکم
مغرب در مصطفی خود نشسته خدای میخواندم و نامول خود از حضرت رب العزت درخواست میکردم
آورده اند که پس از قتل زید برخواهد و کتبی است از هر جانب غمی را دریافت تا آنکه خدای تعالی بظهور بنی
العباس ملک از ایشان سلوک ساخت خلافت ایشان منتسب گشته

این ابی الحدید معتزلی روایت کند که چون مروان بن محمد در بصره بدست عمار که فراسانه مقتول گشت حسن
بن قحطبه گفت یکی از دستران مروان را نزد من آوردند برحالتی که اعضایش از خوف در تعش بود من ویرا
گفتم که بر تو باکی نیست آن دختر گفت چگونه باکی بر من نیست و حال آنکه مرا بدون معجز از حرم بیرون آورد
و پیش از ملاقات تو مردی نمید و بودم پس حسن آن دختر نزد خود بنشاند و سپهر مروان برزانوی وی نهاد آن
دختر مضطرب شده صدا بناله بلند کرد و شکر بیان حسن را گفتند تو را از این کردار متصوود چه بود گفت این فعل
با ایشان نمودم برای آن حالست که بازید بن علی بن حسین کردند زیرا که پس از شهادت زید سپهر او را آورد
برزانوی زینب دختر علی بن حسین نهادند و هم این ابی الحدید معتزلی گوید چون سپهر مروان را برز و سقا
آوردند بجهده شد و بعد را حصول داد پس از سجده برداشته گفت الحمد لله الذی لم یمن ثارنا بقلک
قبل رحمتک الحمد لله الذی سخرنا بک و انظرنا علیک ما ابالی منی طرقتی المرت و قد قلت بالحسین القاتل
بنی است و احرقت شکر هشام بن عسی زید بن علی کا احرقوا شکره یعنی حمد خدای را که خون ما را نزد
تو قسید تو باقی نگذار و ما را بر تو سرفرداد تا آنکه خونخواهی خود نمودیم اکنون مرا باکی از موت نیست زیرا که
برای قتل حسین هزار تن از بنی امیه متمثل آوردیم و بدر هشام را بگویم جلالت اینک بدن زید بن علی را بگویند
مسعودی در مروج الذهب از بیستم بن عدی روایت کند که گفت عمر بن مانی ثانی مرا خبر داد که در خلافت
سلاج با عبدالله بن علی برای بنش قسبور بنی امیه بیرون شدیم و قسبور ایشان در قسبور بود و هشام بن عبد
الملک رسیدیم او را از قبر بیرون آوردیم تمامت اعضای وی جز استخوان دماغش صحیح و باقی بود عبدالله
بن علی سمران داد او را بشاد تا زبانه بزدند پس جسدش بر خند و قبر سلیمان بن عبد الملک را با کاسیم
از او جز استخوان کرد و اضلاع و سرش چید و گیر نبود او را نیز آتش زدیم و قسبور سائرین از بنی امیه را بنش کرد
با ایشان بنشیند این مناعت نمودیم آنگاه بدمش آمدیم قسبور عبدالله الملک را کشف نمودیم کاسه سر وی بیرون
برینندگان آمد و در گور زید بن مسعودی جز غلظی باقی نبود و از گلو تا قدامش غلظی سیاه یافتیم که گویا بنجان کسرتان
شکسته شده بود و در هر موضع از قسبور ایشان نفس و تنگی کرده آنچه از ایشان یافتیم آتش زدیم

و متعزض قبر عسبر بن عبدالغزیز شدند آن ابی الحدید نیز این روایت حکایت کند و پس از نقل این حدیث گوید قرأت هذا الخبر علی النقیب ابی جعفر محیی بن ابی زید العلوی فی ستمه خمس و شته مائة و ثمانون سنة و اما احراق شام با عراق زید مفهوم فی مسنی جلد و ثمانین سوختن یعنی این حسبر را بر نقیب محیی بن ابی زید علوی در سال شصت و پنج قرأت کردم و کفتم اما احراق شام بسبب احراق زید آن را وجه مفهوم و واضح است ولی تا زیاده آن حدیث را در شام را در بیعت گفت در اکان آن است که عبد الله بن علی حدیثی را در جاری ساخته زیرا این روایت کنند که در مجلس شام آنکه که شام جناب محمد باقر را در شام گفت زید او را بطقات شام از جواب داد شام بر آشت زید را به بین الزانیه خطاب کرد آن ابی الحدید گوید این مسنی از نقیب محیی بن زید استنباطی لطف است

صاحب ذوات نقل کرده که مرآت عدیده که شب بدن زید را بغیر جت قبله پامد استند چون صبح می نمود او را ساهه میگرد بر حالتی که محاذی و توجیه قبله گردید

صاحب خط مصریه گوید پس از شهادت زید شبیه لباس سیاه در بر نمودند و اول کسی که برای زید سیاه پوشید فضل بن عبده الرعمی بن عباس بن ربه بن حارث بن عبد المطلب بن هاشم بود و دوم فضل زید بن برین قصیده در وقت گفت

الا یا عین لا ترقی و جودی	به معک لیس ذاعین الجودی
خداؤ بن اشقی ابوسکن	صلیب بالکناسته فوق عود
یظن علی عمود هشم و میسی	بنفس اعظم فوق العمود
تعذی الکافسه ایجار فی	فاخرجه من القبر القید
فظلوا اینشون اباحسین	خفینا بینهم بدیم حسید
فقال بیعینهم نعوذ	وما قدر و اعلی الزوج ای
و جاور فی الجنان بنی بیه	واجدا و اهنم خیر الجود
فلم من والد لابی حسین	من الشهداء اوعتم شید
من ابن اعمام سبلی	هم اولی به عند الوزود
و عامه مشه تکووا اباه	حسینا بقدر توکید العهود
فما را اینم حشقی اهنم	فما اروعوا علی تلک العود
کلیف تقضین بالعبرات عتی	و تعین بک زید فی الجود

زید بن علی

(۱۱۰)

کیف نسا الرضا و لم تزا	جیاد نخل تعدوا بالاسود
تجمع للقبائل من معد	ومن قحطان فی حلس الحید
کتاب کما اردت قتیلاً	تأوت ان الی الأعداء عوی
بایدیم صفایج مرفعات	صوارم اخلعت من حمد بود
بما تشقی التوسس اذ التینا	ونقل کل جبار عنید
ونقصی حاجه من آل حرب	ومروان اللعین بن العبد
ونحکم فی بنی الحکم العوالی	ونجلمهم بما مثل الحسید
وتشعل بالعیطین حسر با	عمارة منضم و بنوا الولید
وان یکن صروف الذهر منکم	وما یاتی من الامم الجدید
نجا زکم با اولیستونا	قصاصاً و نزیه علی المرید
ونت ککم بارض الشام عی	وشتی من قیل او طریه
توکم جوامعاً و طلس	وضاری الهیبر من بیع و سوا
ولست بایس من ان یسیروا	خا زیرا و اشباه العسود

یعنی ای چشم باران اشک از حجاب دیدگان بیار و از گریستن ساکن مشوید هنگام آن نیست که از بختن اشک مضایقت کنی گریه کن در آن روز که در آن پسر پیغمبر ابوالمحسین در خانه بالای چوب مصلوب شدند و درباره آن جناب تعدی و ظلم نمود و قبرش خراب کردند و بدنش از مزار بسته و آن آوردند بر حالتی که آن بدن از خون سرش خناب در زمین بود از جهت طغیان و عدا در روزگاری در از آن جسد مطهر را با زنجیر خود ساختند ولی بر روح شریفش تمکن و قدرت نیافتند زیرا روحش صعود کرده در جهان با برادران اجدادش که بهترین اجدادند مجاور و صاحب گشت و اورد شد بر آبار و اعمام و سپه ان علم خود که بر یک درجه شهادت فایز گشته و در بهشت جاوید جای گرفته اند و آن گروه که با جد بزرگوارش بنام بن علی عهد بیت استوار کرده پس نقض آن نمودند زید را بجانب خود بخوانند و با وی بیت کردند و در هنگام مخالفت با دشمنان بنمود و عقود خویش و فاکر کرده او را مخدول داشتند پس ای چشم با وجود این دستم که بازید زود داشته چگونه از بختن اشک مضایقت کنی و پس از زید تو را طمع و آرزوی خوابش و چگونه چشم را امید خواب است حال آنکه ندیده است آن زمانی را که شیران جنگی از گروه بنی هاشم بر اسبان را حوار بر شده و بر متقلبان زمان حمله آوردند و در دست آن قوم شمشیر نامی عریض و

باعت است که آنها از عهد خود باقی مانده و مستحکم غلات دشمنان با آن سپوف ایشان را مستول ساخته نفوس خود از قتل ایشان نفا و بسیم و حاجت خود از ازال حرب و مردانین که خود مملوک زادگانند بر آوریم و نوک پستانهای جان مستان بر اولاد حکم بن ابوالعاص حکم سازیم و ایشان را مانند قطع شده خواسیم نمود بر عمار و پسران ولید که بانی معیبه اتسانی در دره محاربت خواسیم کرد و اگر روز کار مساعدت کند و امری بامین محبت و نشود اعمال زشت و کردارناستجار شمار ای کرده بی مردان جزا خواسیم داد و در مجازات طریق قصاص مملوک و دریم و با آنکه در حسنه او عنوت برافعال شامیت آوریم و شمار او در ارض شام فکسیم بر حالتی که بعضی از شما مستول و برخی مطرود باشند و بدان شما هر چه در دهگان و هفتاد صیور کرد که درین بابوس بنیم از اینکه خدای تعالی ایشانرا مسخ نمود و بصورت خمر بر و همون مشور کردند

فصلی نماید و زیات در باب ایگه آیا خروج زید با جازت و از آن امام علیه السلام بوده و یا آنکه بدون جازت و اجازت نام خروج کرده بسیار است از بعضی اخبار چنین مستفاد میشود که امام او را از حشر و حج نمی فرموده و با و هفت تن فرستاده بود و اخبار در مع حسن حال و بی بسیار است و ما در اخبار از آن اخبار که بر نهی از حشر و حج و نمی دلالت کند با جوابی که علماء امامیه از آن گفته اند ایراد کنیم بذكر اخباری که در مع وی از ائمه اظهار و آورده و بپرداریم

ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی در کتاب اصول ثانی با سپند چند از موسی بن بکر بن ابی و از کسی که از جناب ابو جعفر محمد باقر حدیث کرده روایت کند که گفت انا آتی زید بن علی بن حسین علیهما السلام دخل علی ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام و منته کتب من اهل الکوفه فبیت علی بن الحسین و یخبرونه بما یتعمرون و یامرونه بالخروج فقال له ابو جعفر علیه السلام یذا الکتاب اینه از منم او جواب ما کتبت به ایسهم و دعوتهم لیه فقال بل اینه من القوم معکم فتم یحنا و یفراستنا من رسول الله صلی الله علیه و آله انا یجدون فی کتاب الله عشره رجل من و حزب مودتنا و فرض طاعتنا و ما نحن فیه من نفس و لفظ و ابلا یعنی زید بن علی بن حسین و اردشد بر برادرش امام محمد باقر و با او مکاتیبی از مردمان کوفه بود که در آن زید را بجانب عراق خوانده بودند تا بر نی ایسته خروج کند و نوشته بودند که تمام شیعیان او مجتمع شده اند که او را در حشر و حج نصرت دهند و یاری نمایند جناب باقر فرستادند این کتوبات از اهل کوفه ابتدا در صدور یافت و با آنکه تو بدیشان کتوب نموده و آن قوم را بر بیعت خود دعوت کرده و این کتب جواب است از آنچه تو بدیشان نوشته زید معروض داشت این کتب ابتدا از کوفه

زید بن علی

(۱۱۴)

من رسید و بدون آنکه من ایشان را خوانده باشم بگه از جهت معرفت ایشان بحق ما و قرابت ما برسول
 و از جهت یافتن ایشان در جوب موالات و طاعت ما از کتاب الله و برای آن ضعیق و عسرت که در آن
 باشیم مرا بست عراق دعوت نموده اند تا آنکه با من بیعت کنند و در اورجا و با دشمنان با بری نمایند
 قال ابو جعفر علیه السلام ان الطاعة لله و لرسوله و لاجل و سنة امضا ما فی الاولین و کلک
 یجری ما فی الآخرین و الطاعة لو احدثت و المودة للجمع و امر الله یجری لا و یار بحکم موصول و قضاء موصول
 وستم مقضی و قدر معذور و اهل مستی لوقت معلوم فلا یستحقک الذین لا یوقنون انتم لن یثوبوا منکم منکم
 شیئا و لا یجمل فان الله لا یجمل بجملة العباد و لا یسبقن الله فینفجرن البیة فصرعک یعنی جناب باقر علیه السلام
 اطاعت خلافت امام زمان خود را منتهی و ض است از جانب خدای عزوجل و طریقی است که مضمی و ا
 اندر او امتهای بسیار سابق و بچنان جاری میازد آن را در این است و اطاعت برای یک تن از اهل
 البیت که امام است مفروض شده و دوستی برای تمام اهل البیت است و فرمان خدای تعالی بعبره
 تعیه در زمان تسلط ظالمان نافذ میشود برای جمعی از اولیای خود و آن حکمی است که جز از آن با یکدیگر
 منقل است باین معنی که پس از حسین بن علی تا مهدی موعود تمامت انصب بر ما موزند و از این حکم بچک
 از آنکه مستثنی نشده و آن امری است که قطع و فصل در آن نشود و رجوعی در آن نباشد و امری است که او را
 خدا ملزم نموده و تدبیر آن کرده و منتهدتی است که آن مدت نزد خدای تعالی معلوم و تعیین است پس
 ای زید بیک عقل نکردند و اجماعی که بر بویت رب العالمین یقین نموده اند زیرا که اگر خدا ای تعالی
 تو را بر خوجت معذب نماید ایشان دفع عذاب از تو نتوانند کرد پس پیش از وقت امری را مرکب شو چه
 خدای تعالی برای عجله عباد در امر مقدّر خود تعجل کند و خدای تعالی را در حکمی سبقت گیر که بیت و خست
 او تو را عاجز کند و بیفکند فغضب زید عند ذلک ثم قال لیس الامام من من جلس فی بیته و ارخی ستره و یط
 عن الجهاد و لکن الامام من من منع حوزته و جابذنی سبیل الحق جهاده و دفع عن رعیته و ذبت عن حریمه
 راوی گوید زید چون این کلمات شنید در خشم شد و گفت از اهل بیت رسول الله امام آن کس نیست که در خانه
 خود بنشیند و پرده پیش روی آویخته دارد و از مجاهدت باعدا سماعت و عقل در زد بلکه امام آن کسی است
 که مملکت خود از خطر باز دارد و در راه خدای بد منظور که شایسته است جهاد کند و از رعیت و حریم خود
 دفع ضرر نماید قال ابو جعفر علیه السلام تعرف باخنی من نضک شیئا مما نسبتها الیه فقی علیه بشا هدی کتاب
 و حجة من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و تضرب مثلا فان الله جل و عسرا حل حلالا و حریم حراما و فر
 فرافض و ضرب امثالاً و سن سنا و لم یجمل الامام القائم بامر الله فی شبهة فیا فرض لمن الطاعة ان یسببه با

قبل محله او بجا هدیه قبل حلوه یعنی حضرت باقر علیه السلام بود ای برادر من آیه عذرتی در خودت از او صاف و
 خصائص امام چیزی مشاهده کنی پس یادوری بر آن گواهی از کتاب الله یا برمان نفسی از سنت رسول نداری
 و یا آنکه برای آن مشلی آوری که خدای تعالی در از منته سابقه کسی را امام کرده که صفات او موافق صفات
 تو است مثل آنکه با حکام الهی جابل باشد و مادامی که بیست خروج نکرده امام نباشد و آنگاه زمین از
 وجودت و امام خالی بماند و چون خروج کند امام باشد پس لازم آید که علی بن حسین و امثال آن جانی
 که جهاد نکردند امام نباشند چه خدای عزوجل حلال نموده جنس حلال را و حرام ساخته مخرمات جنیدی را
 و فرض کرده نفس الضی را و برای الله حق و باطل امثالی در کتاب خود ذکر کرده و برای مردمان غسبه
 چندتسه ار داده و امامی را که قائم بامر اوست در بچیک از نفس در شبه فرو نگذاشته تا آنکه بنا
 بامری قبل از محل آن اقدام کند و یا آنکه در راه خدای تعالی جهاد کند پیش از حلول وقت آن
 و قد قال الله تعالی فی القیة لا تقبلوا الصیة و انتم حرّم اقل صیة عظم ام قتل نفس التی حرّم الله
 و جعل لکل شیء محلاً و قال عزوجل و اذا حلتهم فاصطادوا و اذ قال عزوجل لا تقبلوا شکار الله و لا اشهر
 المحرم فحبل الشوریة معلومة فحبل منها اربعة حرما و قال سبحوا فی الارض اربعة اشهر و اعلوا انکم
 غیر معجزی الله ثم قال تبارک و تعالی فاذا نسلخ الا شمس المحرم فاقبلوا المشرکین حیث وجدتموهم فحبل
 لذلك محلاً و قال و لا تعسروا عقدة الکلیح حتی یبلغ الکتاب اوجه فحبل لکل شیء محلاً و لکل حبل کتابا
 این فقرات امثالی است برای آنکه جهاد را مانند سایر نفسیهایی است در وقت آن واجب و در غیر
 وقت محل آن ممنوع است یعنی باید خدای تعالی منته نموده کشید صیده را بر حالتی که شما در احرام باید
 آیا کشتن صیده عظم است یا قتل نفس انسانی که خدا آن را حرام نموده و خدای عزوجل برای هر چیزی
 موضع و محلی قرار داده و منته نموده آنگاه که از حرام خارج و محل شکار صیده نماید و منته نموده از
 شکار آن و منته و در آیه تجاوزه کشید که مایه که خدای تعالی در آن جهاد را حرام منته نموده جهاد
 نماید پس خدای شوری را چند ماه معلوم گردانیده که دو ازده شب و چهار ماه از آن که رجب و ذی
 القعدة و ذی الحجة و محرم است اشهر حرّم الله ار داده و منته نموده در آن شوری بر ذی زمین سباحت
 کشید و قال نماید و بدانید که شما عاقلان که نیستید خدای را چه در تحت ملک و سلطان او باشید
 و فرموده چون اشهر حرّم خارج شود بکشید ای مؤمنین شرکان را در هر مکان که برای شان کسبت
 پس خدای تعالی برای جهاد محلی منته منته نموده و نیز منته نموده واقع سازید شامعه نکاح را در روز
 که در عده وفات باشد تا آنکه عده او بانتهار سپید پس برای هر چه جانی و محلی مخصوص نیست بنمونه فان

زید بن علی

(۱۱۴)

گفت علی بن ابی طالب و یقین من امرک و نسب من شاکت فشاکت و الا فلا تزوم امرانت منی
و شبهه و لا تقاطع زوال ملک لم یقض اکل و لم یقطع داء و لم یبلغ الکتاب اجل فلو فدی بینه و انقطع کلم
و یبلغ الکتاب اجل لا یقطع فصل و تابع النظام و لا یغیب الله فی التابع و المستبوع الذل و الضغار احوذ بانه
من امام مثل عن وقت فکان التابع فیه اعلم من المستبوع یعنی پس اگر تو با برمان باشی از جانب خدا
و در امر خود بر عیسی و بر بیان واضح باشی پس آنچه را که در خاطر داری لازم باشی و گرنه قصد نهی کاری را
که تو خود در آن در شک و شبهه باشی و در تکب شو بر طرف شدن علی را که نصیب آن از دنیا با خورنده و مدت
آن با نماند رسید پس اگر خلافت و مکتب بنی امیه با خورند و نصیب ایشان از دنیا منقطع گردد و بر آینه خلافت
ایشان منقطع خواهد گشت نظام آن از یکدیگر گسیخته خواهد شد و خدای تعالی تابع و مستبوع ایشان را ذلت و انابت
نصیب خواهد نمود پناه میبرم بخدای از امامی که بعضی از فساد خود را جاهل باشد و آن را از رحمت خود
سؤال کند پس رعیتش در آن فساد از امام دانند و بشناسند اثر بد یا اخی ان تجسی قوم قد کفروا بایات الله
و عصوا رسول الله و اتبعوا الهواتهم بسیر هدی من الله و ادعوا الخلفه بلبرمان من الله و لا عهد من رسول الله
یا نه یا اخی ان کون خدا المصلوب بالکفاسته ثم ارضت عیناه و سالت دموعهم قال الله بیست و بین
بکت سترنا وجهنا و انا فی سترنا و نسبنا الی غیر جدنا و قال فینا ما لم نقله فی انفسنا یعنی آیا میخواهی
ای برادر من تجسد کنی طریقت قومی را که آیات محکات خدای تعالی را انکار نموده و بار رسول خدا را لعنت
کرده اند و متابعت نموده اند و او را ایماح خود را بدون راهسنانی از جانب خدای تعالی و دعوی خلافت
کردند بدون اینکه ایشان را از جانب خدای تعالی برمانی باشد و یا اگر عهدی و وصیتی بر رسول الله در آن باشد
فرموده بشاپاه میدهم تو را بخدای از این که تو آن کس باشی که او را در کفایت بخلق در آورند آنگاه آنچه
بگریستند چنانکه اشک آن حضرت جاری شد پس منم نمود خدای تعالی حاکم است بین ما و آن جماعت که
حرمت ما نمودند و حق ما را منکر شدند و ستر ما را افاش داشتند و نسبت دادند ما را بغیر مرتبه که ما را بود
یعنی مانع از اظهار دولت حق شدند و گفتند در حق ما چیزی را که ما آن را بگفته ایم یعنی گفتند که ما را ادایه
خروج است و حال آنکه ما اراده آن نداریم تا ظهور مهدی موعود

و همای امامیه از این روایت و امثال آن جواب گویند که شباه این روایات که ظاهر ابرقتی
دلالت کند و شمر است بر این که زید بدون حق دعوی امامت کرد و محمول بر تقیه است و با آنکه نهی امام علیه
السلام نهی تحسیری نبوده بلکه از جهت اشفاق و خوف بر زید او را از خروج نهی فرمودند و گویند که زید بن
علی را در خروج و اجماع خلافت نبوده و خود از روی جرم میدانست که مستحق خلافت حقیقی در زمان او امام

زید بن علی

(۱۱۵)

صالح است و مقصود وی از خسر و بر مقتبان انتقام کشیدن ثمرات اهل بیت عظیم استسلام بود بر طرف
که میخواست مردم را با خود مشفق ساخته تا بدفع دشمنان خانه ان خود بکشد و از

مجلسی در مجلد یازدهم از کتاب بحار الانوار گوید اخبار در باب زید بن علی مختلف متعارض است و
روایات که بر جلال و کبر زید و اینکه مدعی غیر حق نبوده بیشتر است و بسیاری از اصحاب بارضوان است
علیه بعدویشان و جلال مرتبت او حکم نموده اند پس مناسب آن است که در حق زید حسن ظن داشته او را
قدح ننماییم بلکه بایستی متعصبی بچیت از اولاد ائمه معصومین نشد و قدح و ذم ایشان نکنیم مگر آن کسانی را
که ائمه خود بکفند و تبری ایشان حکم نموده اند و داشته از روایات که از کتب محدثین و مؤلفین شیعه در
کتاب زید ضبط شده ایراد کنیم

شیخ فاضل بن خزاز قمی در او حشر رسا و کفایة الاثر فی القسوس علی الامة الاثنی عشره روایاتی چند بر امامت
ائمه از زید روایت کند پس از نقل آن اخبار از زید گوید فان قال قائل فسنه یدين علی اذا سمع هذا الخبر
من الثقات المعصومين و آمن به و اعتده فلم يخرج باليق و ادعى الامامة لنفسه و اطرا الخلاف علی جعفر بن محمد
و یو بالمثل الجلیل الشریف المعروف بالستر و صلاح مشهور عند الخاص و العام بعلم و التزهد و هذا ایالات
الامامه او جاهد و عاش زید بن علی آن کون بهذا المثل یعنی کسی هر گاه از راه اعتراض گوید پس وقتی
که زید بن علی خود این حدیث از ثقات معصومین بشنیده و بدان ایمان و اعتقاد آورده از چه روی خود با
خروج کرده و دعوی امامت برای خود نمود و مخالفت جعفر بن محمد ظاهر ساخت با آنکه جعفر بن محمد جلال قدر
زهد و عفت و صلاح باین خاص و عام هشتم داشت و این فعل که از زید صد دریاقت فعل کسی است که با
جعفر بن محمد منافذ و گرنه جاهد باشد و عاشا از اینکه در باره زید تو حتم رود که با جعفر بن محمد اظهار منافذ
میسنود و با آنکه جاهد و مسند آن جناب بود پس این خسر از در جواب این اعتراض گوید فاقول فی ذلک
و بانند التوفیق آن زید بن علی علیه السلام انما خرج علی سبیل الامه بالمعروف و انشی من لیسکر لا علی سبیل المنا
لاین اخیر جعفر بن محمد بن علی عظیم استلام و انما بدفع الخلاف من جهة التمسک و ذلک ان زید بن علی لما خرج
و لم یخرج جعفر بن محمد علیه السلام توهم قوم من الشیعه ان اتباع جعفر کان للمخالفة و انما کان بضرب من التذیر
فلما رای الذی یصاروا الزیدیه ذلک قالوا لیسک الامام من علی بن ابی طالب و انما الامام من خرج
بالتیفاء بالمعروف و ینشی عن لیسکر فذک ان سبب وقوع الخلاف بین الشیعه و اما جعفر و زید فاما کان
ذات یعنی جانما زید بن علی خسر و ج کرد برای امر بمعروف و نهی از منکره از جهت مخالفت پسر برادر خود
جعفر بن محمد علیه السلام زیرا او را با جعفر بن محمد تسبیح و بدخلاف و نزاع نبود بلکه مردمان چنان نمودند که با

ایشان مخالفت است زید چون زید بن علی خروج کرد و جعفر بن محمد با وی هسرای نمود گرویی از شیعیان
 توهم کردند که استماع جعفر بن محمد از خروج بجبت مخالفت بازید است حال آنکه استماع آن جناب برای تدبیر
 نوعی از مصلحت بود و چون آنان که بعد از زید مذنب زیدیه اختیار نمودند تقاعد جعفر بن محمد مشاهدت کردند
 گفتند امام آن کس نیست که در سرای خود نشسته برده ما بین خود و مردمان او بخت دارد بلکه امام آن باشد که
 با شمشیر ظاهر شود امر معروف و نهی از منکر نماید این بود متنازع مابین شیعه ولی مابین جعفر و زید هیچ طرف
 خلاف و نزاع نبود این خسته از گوید که دلیل بر صدق این دعوی قول زید بن علی است *من اراد الجهاد فالی*
ومن اراد السلم فالی این سخن جعفر و لو ادعی الامامة لفسد یق کان المسلم عن نفسه لان الامام يجب ان یكون
 ان یكون اعلم من الرعیة یعنی آن کس که اراده جهاد دارد بایستی تر دین آید و هر کس فهم و دانش طلب کند
 او را لازم است که سپه برادر م جعفر بن محمد را ملازم کرده و اگر زید بن علی مدعی امامت برای خود بود کمال
 علم را از خود نمیستد زیرا واجب است امام از تمام رعیت خود اناتر باشد آنگاه گوید از جناب جعفر بن محمد
 این کلام مشهور است که فرمود *رحم الله علی زید الوظیف لونی و اتناد علی الی الرضا من آل محمد و انما الرضا*
یعنی خدای رحمت کند عم من زید را اگر بر دشمنان ظفر یافتی بدانچه مقصود وی بود و فانمودی این است جز این
نیست عم من زید مردمان را بسوی رضا از آل محمد دعوت میسود و رضای از آل محمد منم آنگاه گوید و تصدیق
ذکلت ما حدثنای علی بن الحسن قال حدثنای عامر بن عیسی عن ابی عامر السیرانی بکنه فی ذی الحجة سنة احدى وثمانین
و ثلاث مائة قال حدثنای ابو محمد الحسن بن محمد بن عیسی بن الحسن بن جعفر بن عبد الله بن الحسن بن علی بن ابی طالب قال
حدثنای محمد بن المطهر قال حدثنای ابی قال حدثنای عمیر بن المتوکل بن هرون بن ابی عن اسیه المتوکل بن هرون قال
لیت یحیی بن زید یقتل اسیه فانیال و هو متوجه الی حسه اسان فمارایت رجلا فی عتده و فصد فسلته عن
قال اذ قتل و صلب بالکنانة ثم کلمی و بکیت حتی غشی علیه فلما کن قلت یان رسول الله و ما الذی حسره جالی قال
هذا الظانی و قد علم من اهل الکوفة ما علم قال نعم لقد سئلته عن ذکلت قال سمعت ابی یحدث عن اسیه بن
بن علی قال وضع رسول الله صیبه علی سبلی قال یسین نخرج من صلبک رجل یقال زید یقتل شهید اذا
کان یوم القیمه یحلی یهود صحابه رقاب الناس و یدخل الجنة فاجبت ان اكون کما وصفت رسول الله قال رحم الله
ابی زید اکان و الله احد المتعبین قائم لیل صائم نهاره مجاهد فی سبیل الله حتی جاده فقتل یان رسول الله
هذا یكون الامام بعده لیسفه قال یا عبدا لله ان ابی لم یکن بامام و لکن کان من اعداء الکرام و زنا و تم
و کان من المجاهدین فی سبیل الله فقتل یان رسول الله اما ان ابان قد ادعی الامامة و خرج مجاهدانی سلی
و قد جارعن رسول الله فی من ادعی کاذبا قال یا عبدا لله ان ابی کان اهل من ان یدعی ما یسکن کفی

زید بن علی

(۱۱۷)

انما قال اذ عوكم الی الرضا من آل محمد عنی بذک این عسقی جعفر اقلت فوالیوم صاحب الامر قال نعم ہوا
 بنی ہاشم یعنی تصدیق برہم عنی آن خبری است کہ خبر داد ما را بدان علی بن الحسین گفت روایت کرد ما
 عامر بن عیسی از ابی عامر سیرانی در مکہ شہر ذی الحجہ از سال سیصد و ہشتاد و یک گفت حدیث کرد ما ابو محمد
 حسن بن محمد بن عیسی بن جعفر بن عبد اللہ بن حسین بن علی بن ابی طالب گفت ما خبر داد محمد بن مظہر گفت خبر داد
 ما پدرم و گفت حدیث کرد ما را عسیر بن متوکل بن ہارون بنی از پدرش متوکل بن ہارون کہ گفت عیسی بن
 زید را ملاقات کردم برحالی کہ متوجہ سراسر آن بود پس چکس را در حقل و فصل مانند او نیافتم او را از جا
 پدرش زید سؤال کردم گفت او را مقتول ساختند و در کتاب کوفہ او را بردار کشیدند آن گاہ کہ
 کرد و گریستم آنقدر گریہ کرد کہ مدہوش شد چون او را از گریستن افتاد روی داد عسیر عرض نمودم باین
 اللہ زید را سبب چه بود کہ باین طاعنی مقاتلت نمود و حال آنکہ خود بہ احوال مردمان کوفہ ننگو آگاہ بود
 گفت آری من خود از روی این امر سؤال کردم گفت از پدرم شنیدم کہ از پدر بزرگوارش حسین بن علی
 روایت سینود کہ فرمود رسول خدا ای دست مبارک خویش بر صلب من نہاد بجز نمود یا حسین از سبب
 تو شخصی خارج کرد کہ او را نام زید است شبید خواہ گشت چون روز قیامت شود او و اصحابش بر گردن
 مردمان قدم نہادہ و غسل بہت گردند پس من دوست داشتم کہ بدان وصف ہاشم کہ رسول اللہ
 خبر دادہ پس فرمودند خدا ای رحمت کند پدرم زید را سوگند بخدای کہ یکی از زناہ و عبادت کند و بود
 شبہا را بعبادت پروردگار بسر میبرد و روز ما را روزہ داشت در راہ خدا ای تعالی مجاہدت
 کرد گفتم باین رسول اللہ این اوصاف ذکر نمودی خود اوصاف امام است گفت آری ای عبد اللہ
 ہمانا پدر من امام بود ولی در زمرہ سادات گرام و زناہ و انتظام داشت و از آنان کہ در راہ خدا ای
 جاد کنند محبوب بود پس عرض کردم باین رسول اللہ پدرت دعوی امامت نمود و حسہ روج کرد
 و در راہ خدا ای مجاہدت نمود و حال آنکہ از رسول اللہ در نہت آن کس کہ بکذب دعوی امامت
 کند اخباری چند وارد شدہ منہ نمود یا عبد اللہ بدستی کہ پدر من عاقل تر از این بود کہ امری بر این
 حق دعوی کند این است جز این نیست مردمان برابر رضای از آل محمد دعوت مینمود و مقصود وی پیغمبر
 من جعفر بود عرض کردم امروز جعفر بن محمد امام و صاحب امر است فرمود آری جعفر افتخار بنی

ہاشم است

شیخ صدوق در کتاب اخبار عسیر بن الرضا روایت کند کہ زید بن موسی را برای فرج در حبس
 و اعراق خانہ های بنی العباس گرفتہ و بسند مأمون آوردند و مأمون از جسم وی نظر بر اعانت

جانب امام اغاض کرد بخدمت معروض داشت یا ابا الحسن من خرج اخوک و فضل با فضل لغت خرج قبله زید بن علی قتل و لولا مکانک منی نقدت فلیس با اناه بصیرت حسنی امی ابو الحسن اگر برادر تو زید در صحنه خروج نمود و کرد آنچه کرد بدیع و شکست نباشد زیرا که پیش از وی زید بن علی بن حسین خروج کرد و او را مقتول ساختند و اگر تقرب و مکانت تو نزد من میبود هر آینه او را مقتول میانتم چه آنچه را که اقدام نموده گناهی بزرگ است حضرت منم نمودند یا امیر المؤمنین لاقص امی زید الی زید بن علی علیهما السلام فانه کان من علماء آل محمد غضب الله فاجدا عداة حسنی قتل فی سبیلہ و لقد حدثنی ابی موسی بن جعفر علیهما السلام انه سمع ابا جعفر بن محمد علیهما السلام یقول رحم الله عمی زیداً انه دعا الی الرضا من آل محمد و لوطف لونی با دعا لیسر و لقد استشارنی فی خروجی وقت لیسر یعنی ان رضیت ان کون المستول المصلوب بالکفاة فثابت فلما ولی قال جعفر بن محمد ولی من سمع داعیه فلم یجبه یعنی یا امیر المؤمنین برادر من زید را برادر بن علی بن حسین قیاس کن زیرا که زید بن علی از علماء آل محمد معدود بود برای خدای تعالی غضب در آمد و در راه خدای با دشمنان خدای مجاهدت نمود تا آنکه بغیض شهادت فائز گشت بختیست مرا خبر داد پدرم موسی بن جعفر که از پدر خود جعفر بن محمد استماع کرده که منم نمود خدای بر عم من زید رحمت آورد بدستی او مردمان را بسوی رضا از آل محمد دعوت می نمود و اگر بر دشمنان ظفر یافتی بر آنچه مردمان را بر آن میخواند دفاع نمودی و هر آینه در باب خروج خود با من مشورت نمود او را گفتم ای عثم اگر رضای دهی که تو خود را باشی که در کفایت کوفه او را مقتول و مصلوب نمایند آنچه اراده داری اقدام نمایی چون بگردان گشت جعفر علیه السلام منم نمود در عذاب الهی معتدب با آن کس که صدای او را بشنود و او را اجابت نکند ما من عرض کرد با ابا الحسن الیک قد جارین اذعی الامامة بغیر حشما ما جا یعنی آیا نه در مذمت آن کس که دعوی امامت بغیر حق کند رسیده است آنچه رسیده است حضرت فرمود آن زید بن علی لم یبع لیسر له بحق و ان کان اتقی الله من ذلک انه قال ادعوا الی الرضا من آل محمد و انما جا ما جا فین دعوی ان اتقی تعالی نص علیک ثم بدعوی الی عسیر دین الله و فضل عن سبیلہ بغیر علم و کان زید و الله من غلب بهذہ الایة و جا هد فی الله حق جاده هو جت باکم یعنی بدستی که زید بن علی دعوی نمود چسبندی را بدون حق و از خدای تعالی بر حذر بود از این که چسبندی را بغیر حق طلب نماید و اخبار و دلائل ذم در باب آنکس وارد شده که دعوی آن کند که خدای تعالی بر امامت او نص نموده آنگاه مردمان را بغیر دین خدای خود نماید و ایشان را بصلوات انگزد سوگند با حبه ای زید از آنان است که خدای تعالی ایشان را بدین کلام نوحه ساخته که ای گروه مؤمنین در راه خدا جهاد کنید حق جهاد کردن را بخدای شمارا برگزیده که

زید بن علی

(۱۱۹)

صه وق علیه الرحمه در کتاب عبون پس از نقل این حدیث گوید زید بن علی علیه السلام را فضائل بسیار است که از غیر علی بن موسی روایت شده و خوش داشتیم که آن فضائل را غیب این حدیث ایراد کنیم تا بر مطالعه کنندگان این کتاب اعتماد آسانتر در باره زید کثوف گردد آنگاه اخباری چند در فضیلت روح زید ایراد کنند بنام بوساطت علی چند از معتز روایت کند که گفت در خدمت جناب صادق علیه السلام نشسته بودم که زید بن علی در آمد و دست خود بر دو طرف در نهاد بایستاد حضرت صادق او را فرموده با عم اعینک باشد آن گون که لصلوب بالحنات یعنی ای عستم تو را در پناه خدای جاد هم از اینک آن کس باشی که او را در کفانه برداشته و زید چون این کلام استماع کرد گفت تا بجلالت علی و اهل بیت علیه السلام لایق تو را داعی بر این رخ بر خیزد پس من نباشد حضرت را مرتبه فرستد یا لیسیده کاشش این کلام از راه مسدود آنگاه فرمودند حدیثی ابی عن جدی علیهما السلام انی یخرج من دله و یجسل یقال زید یقتل بالکوفه و یصلب بالکفانه یخرج من قبره حسین یشریف لروح ابواب السماء یستجی بابل السموات یجمل روحه فی حوضه طیر خضر یرج فی الجنة حیث یثار یعنی حسبه را در هر کجای که از او یاد می رود می شود که او را نام زید است خروج کند و در کوفه کشته شود و مصلوب گردد و چون زمان حشر و نشر مردمان رسد از قبر بیدار شود آید بر حالتی که برای روح و کئی در مای آسمان گشوده گردد و در میان سماوات بسبب او مستجی و مسرور گردند و روح او را در حوضه طیری بزرگت جای دهند در بهشت بر مکان که خوابد پرواز کند و نیز با سنادی چند از عسرون خالد روایت کند که گفت عبدالله بن سبا به ما حدیث کرد که گفت ما هفت تن بودیم که غزیت مدینه نموده داخل مدینه شدیم و مجلس جناب ابو عبدالله حضرت صادق در آمدیم پس نمود آبا در نزد شما از عستم من زید خبری است عرض نمودیم تحقیق یا خروج کرده و یا اینکه حسبه روح خواهد کرد پس فرمود اگر شمار از کوفه در باب زید خبری رسد ما اخبار دهید راوی گوید ما در مدینه چند روز مکث نمودیم تا آنکه از جانب پیام صیرفی رسولی بدین آید که کتوبی برای ما آورد آن را گوشه نمودیم و نوشته بود اما بعد فان زید اخرج یوم الاربعاء غرة صفر فکث الاربعاء و الخمیس و قتل یوم الجمعة فقتل مد فلان و فلان یعنی بدرستی که زید بن علی روز چهارشنبه غرة صفر خروج نمود چهارشنبه و پنجشنبه را بقاقت دشمنان اشتغال داشت روز جمعه بدرجه شهادت رسید و با او فلان و فلان مسئول گشته راوی گوید مجلس حضرت صادق علیه السلام داخل شد و آن کتوب بوی عرضه داشتیم آن اقرا ت کرده بگریست پس فرمود آنگاه و انما یاب را چون عند الله اجبت عنی انک کان نعم النعم ان عسی کان رجلاً لیدانیا و احسنه تامضی و الله عقی شهیداً کثیراً استشهد و ابع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و علی و الحسن و الحسین صلوات الله علیهم